

تقابل؛ ویژگی سبکی خاقانی شروانی

نصرالله امامی *

نعیم مراونه **

چکیده

یکی از مفاهیم نقد نو- که ریشه در تفکرات باستانی و اساطیری بشر دارد- تقابل‌های دوگانه است که اساس تفکر فلسفی- علمی مغرب‌زمین را تشکیل می‌دهد. این اصطلاح از مفاهیم بنیادین ساختارگرایان و در رأس آن‌ها فردینان دو سوسور است. طرح مسأله‌ی تقابل و نشان‌دادن روابط متقابل در متون، علاوه بر معرفی ساختار، می‌تواند متضمن فوایدی چون درک معانی متون، بر اساس همین تقابل‌ها و قرینه‌سازی‌ها باشد. بر همین اساس، قصاید خاقانی، بررسی شده و این دریافت حاصل گردیده است که تقابل، یکی از ویژگی‌های سبکی خاقانی و از مهم‌ترین ابزارهای مضمون‌سازی اوست. نگارندگان، با مطالعه‌ی ۴۰۰ بیت و بررسی تقابل‌های موجود، دریافته‌اند که در این ۴۰۰ نمونه، ۱۸۵ بیت دارای تقابل‌اند و با دسته‌بندی آن‌ها به نتایج زیر رسیده‌اند: انواع تقابل‌ها در شعر خاقانی؛ تقابل‌های لفظی یا واژگانی ۸۹ مورد، تقابل‌های تلمیحی ۳۴ مورد، تقابل‌های مفهومی ۳۰ مورد، تقابل‌های دستوری ۱۲ مورد، تقابل‌های عددی ۱۱ مورد و تقابل‌های حرفی ۶ مورد. توجه به این نکته می‌تواند در گشودن گره‌های ناگشوده و در یافتن دشواری‌های سخن سراینده‌ی شروانی، سودمند واقع شود. در این مقاله، ابتدا نظری اجمالی به ساختگرایی و ساختگرایان به ویژه فردینان دو سوسور شده و سپس تقابل‌های موجود در شعر خاقانی، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: ساختگرایی، فردینان دو سوسور، تقابل، خاقانی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۱۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۲/۲۰

*استاد دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده‌ی مسؤل) nasemami@yahoo.com

**دانش‌آموخته‌ی دکتری دانشگاه شهید چمران اهواز maravenen@yahoo.com

۱) مقدمه

بشر نخستین از هنگامی که با پرسش‌هایی درباره‌ی طبیعت رو به رو می‌شد و سعی در حل یا حداقل توجیه آن‌ها می‌نمود و همین امر است که باعث پیدایش اساطیر گشت؛ با جهانی شگفت و متقابل و پراز تضاد رو به رو بود و تقابل از دشواری‌های ناگشوده‌ی بشر به شمار می‌آمد؛ تا بدانجا که حضرت ابراهیم برای روشنگری و هدایت انسان‌ها، ذهن آنان را متوجه تقابل بین شب و روز (حضور و عدم حضور خورشید و ستارگان) کرد^۲. تأمل در پدیده‌های طبیعی مانند شب و روز یا تقابل سفیدی و سیاهی و در مقیاسی فراتر، ذهنیات بشر نشان می‌دهد که خداوند متعال نیز برای دعوت بشر به سعادت‌مندی، ذهن وی را متوجه تقابل‌هایی چون بهشت و دوزخ کرده و بدین ترتیب بشر را در درک مفاهیم والای کلامش یاری نموده است. صرف نظر از دوران‌های گذشته و مباحث دیگر، مسأله‌ی تقابل، امروزه اساس تفکر فلسفی - علمی غرب است. درباره‌ی اصطلاح تقابل در کتاب فرهنگ کادن آمده است که اصطلاح مذکور از (binary opposition) گرفته شده و در زبان انگلیسی به ستارگانی که در کنار یکدیگر قرار دارند، اطلاق می‌شود و (binary) در زبان انگلیسی، نشان دهنده‌ی دوگانگی و تقابل است (Cuddon, ۱۹۹۹: ۸۲). لویی استراوس در شناخت اسطوره، نظام اساطیر را بر مبنای تقابل‌های دوگانه دانسته و بر آن است که رسالت اساطیر، شرح و عینی کردن این تقابل‌ها و تناقض‌ها برای عامه است. (استراوس، ۱۳۷۰: ۱۱۳) اگرچه «اولین بار نیکلای تروبتسکوی، واج‌شناس (۱۹۳۸-۱۸۹۰ م.) از این اصطلاح استفاده کرد» (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۸۹)، کسانی مانند فردینان دو سوسور، یاکوبسن، استراوس، بارت و حتی دریدا - که بر خلاف ساختارگرایان، تقابل را اصطلاحاً «متافیزیک حضور» دانسته و بر آن است که در تقابل معنا به تأخیر می‌افتد - از این اصطلاح استفاده کردند؛ از آن جایی که اصطلاح مذکور، یکی از مفاهیم کلیدی در حیطه‌ی زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و به دنبال آن، نقد ادبی است و از آن روی که تقابل، اساس تفکر ساخت‌گرایان است، نظری اجمالی به ساخت‌گرایی و ساختارگرایان، ضروری می‌نماید.

۱.۱) ساخت‌گرایی و ساخت‌گرایان

گلدمن در کتاب *نقد تکوینی* درباره‌ی پیدایش ساخت‌گرایی می‌نویسد: «تعبیر ساخت‌گرایی و طرح وحدتی که به واسطه‌ی اجزا و ارگان‌ها به وجود می‌آید، از ریاضیات و فیزیک به زیست‌شناسی و از آن جا به زبان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد راه یافت و در سال ۱۹۵۸م. با مردم‌شناسی لویی استراوس، رواج و شهرت پیدا کرد و در دهه‌ی شصت، بر سر زبان‌ها افتاد.» (گلدمن، ۱۳۶۹: ۹) یکی از ساخت‌گرایان بنام، زبان‌شناس مشهور سوئیسی، فردینان دو سوسور است که دیدگاه‌های وی روند مطالعه‌ی تاریخی و تطبیقی زبان را دگرگون ساخت و عرصه‌ی جدید و گسترده‌ای را در بررسی و توصیف زبان گشود. نصرالله امامی درباره‌ی سوسور و آرای‌اش می‌نویسد: «آنچه آرای سوسور را با نقد ساختاری پیوند می‌دهد و اندیشه‌های او را به عنوان شروعی برای مطالعات ساختارشناسی در ادبیات معرفی می‌کند، طرح مسأله‌ی تمایزها در بررسی و مطالعه‌ی زبان است که در صدر همه‌ی آن‌ها باید از تمایز زبان و گفتار، تمایز دال و مدلول، بررسی هم‌زمانی و در زمانی و محور جانیشینی و همنشینی یاد کرد.» (امامی، ۱۳۸۲: ۱۲) سوسور برای نشان دادن زمینه‌های کارکرد زبان و گفتار، دستگاه زبانی را به نظام موجود در بازی شطرنج، تشبیه می‌کند؛ نظام حاکم بر بازی شطرنج و قواعد کلی آن، در حکم زبان است و گفتار به منزله‌ی حرکات و عملکرد شطرنج‌باز است. به طور فشرده، هر حالت از بازی شطرنج، با حالتی از زبان مطابقت دارد. ارزش مهره‌ها در تقابل و ارتباط با یکدیگر مشخص می‌شود؛ همچنان‌که در زبان هم، ارزش هر واژه در تقابل با واژه‌ی دیگر معلوم می‌گردد و معنای واژه‌ها از نظر تفاوتی که با هم دارند، قابل درک است. درخت، درخت است چون سنگ نیست؛ فعل در تفاوت با اسم و یا قید در تقابل با صفت، شناخته می‌شود.^۲ سوسور معتقد بود که نظام‌های دلالتی، متعدّد و متنوّعند؛ هر دال بر مدلول دلالت می‌کند. این دال می‌تواند علایم نظامی، علایم رانندگی، علایم آوایی، رنگ، اشکال نوشتاری یا حرکت‌های نمادین باشد. دانشی که درباره‌ی چگونگی دلالت نشانه یا دال به بحث می‌پردازد، دانش نشانه‌شناسی نامیده می‌شود. کوتاه سخن آن که در نظر سوسور: «زبان از مجموعه‌ای از نشانه‌ها تشکیل شده‌است که وقتی نشانه‌ای در تقابل با نشانه‌ی دیگری قرار می‌گیرد، معنا پیدا می‌کند؛ درست مانند نظام راهنمایی و رانندگی که در آن

چراغ سبز در تقابل با چراغ قرمز معنا پیدا می‌کند.» (عبیدی‌نیا و میلانی، ۱۳۸۸: ۲۶) سوسور بر خلاف بارت، زبان‌شناسی را بخشی از نشانه‌شناسی دانسته‌است؛ ولی رولان بارت (۱۹۸۰-۱۹۱۵م.) نشانه‌شناسی را به کلی در قلمرو زبان‌شناسی قرار می‌دهد. وی تأکید خاصی بر نشانه‌ها در ساختار اثر دارد و بر همین اساس، آفرینش ادبی را نوعی نشانه‌سازی می‌داند و اساساً در نظرش، انسان موجودی نشانه‌ساز است؛ یعنی برای امور و اشیا دلالت می‌آفریند و در همین جهت، تحلیل ساختاری مورد نظر وی، تبیین این نکته است که «انسان چگونه به چیزها و امور گوناگون معنا می‌بخشد.» (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۱۷) از دیگر ساخت‌گرایان که بر اصل تقابل تأکید ویژه‌ای داشت، رومن یاکوبسن روسی بود. یاکوبسن محوریت کلام را بر تقابل‌های دو گانه می‌داند؛ برای نمونه، تقابل صامت‌ها و مصوت‌ها را از بنیادی‌ترین مفاهیم واج‌شناسی به شمار می‌آورد. یاکوبسن «در تعریفی که از شعر ارائه می‌دهد، می‌گوید شعر انتقال زبان از محور استعاری یا جانشینی به محور مجاز مرسلی یا همنشینی است.» (اسکولز، ۱۳۸۲: ۵۱) لویی استراوس، تقابل را از مهم‌ترین کارکردهای ذهنی جمعی بشر دانسته‌است؛ از نظر استراوس، حتی «اساطیر هم بر مبنای تقابل‌های دو گانه‌اند.» (اسحاقیان، ۱۳۸۴: ۳۲) استراوس بر آن است که نیاکان ما به دلیل عدم برخوردارگی از دانش کافی در تحلیل پدیده‌ها، به ناچار دست به تقابل‌های دو گانه می‌زدند (برتنس، ۱۳۸۴: ۷۷) که البته سخن درستی است.

تقابل‌های دو گانه در زندگی بشر، ملموس و قابل مشاهده‌اند؛ تقابل راست و دروغ، خیر و شر، نور و ظلمت، و... این‌گونه تفکرات را باید در عناصر دو قطبی، چه عناصر طبیعی و عینی و چه عناصر ذهنی جستجو کرد. شفیع‌ی کدکنی در این باره می‌نویسد: «چیزی که ریشه در ثنویت ذات انسان دارد و از دیرباز فلاسفه‌ی اسلامی و ایرانی به آن توجه داشته‌اند که اکثر امور انسان و دگرگونی احوال او دارای دوگانگی و تضاد است.» (شفیع‌ی کدکنی، ۱۳۷۳: ۶۳) کوتاه سخن آن‌که طرح مسأله‌ی تقابل و نشان‌دادن روابط متقابل در متون، علاوه بر نشان دادن ساختار می‌تواند متضمن فوایدی چون درک معانی متون، بر اساس همین تقابل‌ها و قرینه‌سازی‌ها باشد.

بر همین اساس، قصاید خاقانی مورد بررسی قرار گرفته و این دریافت حاصل شده است که تقابل، یکی از ویژگی‌های سبکی خاقانی است و توجه به این نکته می‌تواند در گشودن گره‌های ناگشوده و در یافتن دشواری‌های سخن سخن‌سرای شروانی، سودمند واقع شود.

۲) تقابل‌های دو گانه در اشعار خاقانی

نگاهی به دیوان خاقانی شروانی، این نکته را بر ما روشن می‌سازد که وی، بر اساس تقابل‌های دو گانه - که بنیان این گونه تفکرات را باید در عناصر دو قطبی، چه عناصر طبیعی و عینی و چه عناصر ذهنی جست‌وجو کرد - مضمون‌سازی کرده است. نویسندگان، این تقابل‌ها را از طرفی در محور افقی و عمودی مورد مطالعه قرار داده و از طرف دیگر، غالب آن‌ها را که در محور افقی هستند، به تقابل‌های لفظی یا واژگانی، تقابل‌های تلمیحی، تقابل‌های مفهومی، تقابل‌های دستوری، تقابل‌های عددی و تقابل‌های حروفی، منقسم کرده‌اند.

۱.۲) تقابل‌های عمودی

خاقانی در دو بیت زیر، ضمن ایجاد تقابل میان «یک» و «صد» در واژه‌های «کسری» و «خطوی» که در واقع در معنای یک کسری یا بخش در برابر صد کسری و صد خطه است، و در بیت دوم تقابل میان «یک» در برابر «هزار» به تقابل عمودی در میان «یک» و «هزار» در بیت اول و دوم نیز توجه داشته است:

کسری ازین ممالک و صد کسری و قباد	خطوی از این مسالک و صد خطه خطا
فیض هزار کوثر و زین ابر یک سرشک	برگ هزار طویی و زین باغ یک گیا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳)

در ابیات زیر، تقابل‌های عمودی مشخص شده‌اند:
نماز مرده کن بر حرص لکن چون وضو سازی

که بی آبی است عالم را و در حیض اند سکانش

و گر گویم تیمم کن به خاکی چون کنی کاینجای

به خون رفتگان آلوده شد خاک بیابانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۲)

هدف از این مقاله، مشخص نمودن تقابل‌های خاقانی اعم از محورهای افقی یا عمودی شعر وی است؛ به همین جهت به تقابل‌های خاقانی در محور افقی می‌پردازیم و آن‌ها را به دسته‌های زیر منقسم می‌کنیم:

۲.۲) تقابل‌های افقی

۱.۲.۲) تقابل واژگانی یا لفظی

گونه‌ای از تقابل‌های خاقانی از نوع لفظی یا واژگانی است؛ واژه‌هایی چون شب و روز، طفل و مرد، ظلمت و روشنی و... است. درک این نوع تقابل، مستلزم توجه و تأمل نیست؛ زیرا تقابل‌های لفظی نوعی تضاد است که ساختار نحوی اشعار را در مقابل هم قرار می‌دهد و در کتب بلاغی قدیم مانند فنون بلاغت استاد همایی نیز مطرح شده است: «نوعی صنعت تضاد که همه یا اکثر کلمات دو قرینه نظم و نشر را ضدّ یکدیگر بیاورند.» (همایی، ۱۳۶۸: ۲۷۵) با بررسی تقابل‌های خاقانی، ۸۹ مورد از این نوع یافته شد:

نیست عاشق گشتن الا بودنش پروانه وار

اولش قرب و میانه سوختن، آخر فنا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱)

لاف یک رنگی مزن تا از صفت چون آینه

از درون سو تیرگی داری و بیرون سو صفا

(همان)

رخت از این گنبد برون بر، گر حیاتی بایدت

زان که تا در گنبدی با مردگانی هم وطأ

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱)

بر گذر زین تنگنای ظلمت اینک روشنی

درگذر زین خشک سال آفت اینک مرحبا

(همان)

کار من بالا نمی‌گیرد در این شیب بلا

در مضیق حادثاتم بسته بند عنا

(همان: ۲)

صبح آخر دیده‌ای بختم چنان شد پرده در

صبح اول دیده‌ای عمرم چنان شد کم بقا

(همان)

گرچه جان از روزن چشم از شما بی‌روزی است

از دریچه گوش می‌بینم شعاعات شما

(همان)

خروس کنگره عقل پر بکوفت چو دید

که در شب امل من سپیده شد پیدا

(همان: ۶)

از این سراچه آوا و رنگ دل بگسل

به ارغوان ده رنگ و به ارغنون آوا

(همان: ۷)

چو عمر دادی دنیا بده که خوش نبود

به صد خزینه تبذر به دانگی استقضا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۷)

دو رنگی شب و روز سپهر بوقلمون

پرنده عمر تو را می‌برند رنگ و بها

(همان)

دو چشمه‌اند یکی قیر و دیگری سیماب

شب بنفشه وش و روز یاسمین سیماب

(همان)

تو غرق چشمه سیماب و قیر و پنداری

که گرد چشمه حیوان و کوثری به چرا

(همان : ۸)

جهان به چشمی ماند در او سیاه و سپید

سپید ناخنه دار و سیاه نابینا

(همان)

به صور نیم شبی درفکن رواق فلک

به ناوک سحری بر شکن مصاف قضا

(همان)

ز خشک سال حوادث امید امن مدار

که در تموز ندارد دلیل برف هوا

(همان)

چه جای راحت و امن است و دهر پر نکبت

چه روز باشه و صید است و دست پر نکبا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸)

چه خوش بوی که درون وحشت است و بیرون غم

کجا روی که ز پیش آتش است و پس دریا

(همان)

سپید روی ازل مصطفی است کز شرفش

سیاه گشت به پیرانه سر، سر دنیا

(همان: ۹)

نه باد گیسوی او ز آتش بهار کم است

که آب و گل را آبستنی دهد ز نما

(همان)

یقین من تو شناسی ز شک مختصران

که علم توست شناسای رینا ازنا

(همان: ۱۰)

چو کاسه باز گشاده دهان ز جوع الکل

چو کوزه پیش نهاده شکم ز استسقا

(همان)

اگر خسیسی بر من گران سر است رواست

که او زمین کثیف است و من سمای سنا

(همان)

دلی طلب کن بیمار کرده وحدت

چو چشم دوست که بیماری است عین شفا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۱)

به ترک جاه مقامر ظریف تر درویش

به خوان شاه مزعفر لطیف تر حلوا

(همان)

سواد اعظمت اینک بین مقام خرد

جهاد اکبرت اینک بدر مصاف هوا

(همان)

میان خاک چه بازی سفال کودک وار

سرای خاک به خاکی بباز مرد آسا

(همان)

زر نهاد تو چون پاک شد به بوته خاک

نه طوق و تاج شود چون شود ز بوته جدا

(همان)

زری که گوی گریبان جبرئیل سزد

رکاب پای شیاطین مکن که نیست سزا

(همان)

چو همت آمد هر هشت داده به جنت

چو وامق آمد هر هفت کرده به عذرا

(همان: ۱۲)

به بوی بود دو روزه چرا شوی خرسند

که بدو حال محال است و مهر کار فنا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۲)

چه خوش حیات و چه ناخوش چو آخر است زوال

چه جعد زخمه چه ساده چو خارج است نوا

(همان)

خرد به ماتم و تن در نشاط خوش نبود

که دیو جلوه کند بر تو و پری رسوا

(همان: ۱۳)

اگر ز عارضه معصیت شکسته دلی

تو را شفاعت احمد ضمان کند به شفا

(همان)

نه روح را پس ترکیب صورت است نزول

نه شمس را ز پس صبح صادق است ضیا

(همان)

نه سبزه بردمد از خاک وانگهی سوسن

نه غوره در رسد از تاک وانگهی صهبا

(همان)

زخشک آخور خذلان برست خاقانی

که در ریاض محمد چرید کشت رضا

(همان: ۱۴)

بر مهان نشوم و ر شوم چو خاک مهین

غم کیا نخورم و ر خورم به کوه، گیا
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۴)

مرا به باطل محتاج جاه خود شمرند

به حق حق که جز از حق مراست استغنا
(همان)

طفلی هنوز بسته گهواره فنا

مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا
(همان: ۱۵)

رخش تو را بر آخور سنگین روزگار

برگ گیانه و خر تو عنبرین چرا
(همان)

رخش در این بیت، استعاره از روح انسان و خر استعاره از جسم انسان است که در مقابل هم قرار گرفته‌اند.

بر پرده عدم زن زخمه ز بهر آنک

برداشت است بهر فرو داشت این نو
(همان)

در رکعت نخست گرت غفلتی برفت

اینجا سجود سهو کن و در عدم قضا
(همان)

در جستجوی حق شو و شبگیر کن از آنک

ناجسته خاک ره به کف آید نه کیمیا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۵)

عقل جهان طلب در آلودگی زند

عقل خدا پرست زند در گه صفا

(همان: ۱۶)

زین غرقه گاه رو که نهنگ است برگذر

زین سبزه جای خیز که زهر است در گیا

(همان: ۱۶)

ورد تو این بس است که ای غیث، الغیث

کز فیض او به سنگ فسرده رسد نما

(همان: ۱۷)

شاهنشهی است احمد مرسل که ساخت حق

تاج ازل کلاهش و درع ابد قبا

(همان)

حد قدم مپرس که هرگز نیامده است

در کوچه حدوث، عماری کبریا

(همان: ۳)

پیوند دین طلب که مهین دایه تو اوست

آن دم که از مشیمه عالم شوی جدا

(همان)

فتراک عشق گیر نه دنبال عقل از آنک

عیسیت دوست به که حواریت آشنا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳)

از کوی رهنان طبیعت بیر قدم

وز خوی رهروان طریقت طلب وفا

(همان: ۴)

برداشت فر او دو گروهی ز خاک و آب

آمیخت با سموم اثیری دم صبا

(همان: ۵)

بر فضل توست تکیه امید او از آنک

پاشنده عطایی و پوشنده خطا

(همان: ۶)

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان‌دانش

دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش

(همان: ۲۰۹)

زهی تحصیل دانایی که سوی خود شدم نادان

کرا استاد دانا بود چون من کرد نادانش

(همان: ۲۱۰)

هوا می‌خواست تا در صفّ اول برتری جوید

گرفتم دست و افکندم به صفّ پای‌ماچانش

(همان)

در این بیت علاوه بر تقابل‌های لفظی میان واژگان دست و پا، برتری جستن و در صف پای ماچان قرار دادن، از نظر مفهوم نیز متقابلند.

به اول نفس چون زنبور کافر داشتم لکن

به آخر یافتم چون شاه زنبوران مسلمانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۰)

که گور کشتگان باشد به خون اندوده بیرون‌سو

ولکن ز ندرون باشد به مشک آلوده رضوانش

(همان)

نترسم زان‌که نباش طبیعت گور بشکافد

که مهتاب شریعت را به شب کردم نگهبانش

(همان)

ز گور نفس اگر بر رُست خار الحمدلله گو

برون‌سو خار دیدستی درون‌سو بین گلستانش

(همان)

بلی خود همت درویش چون خورشید می‌باید

که سامانش همه شاهی است و او فارغ ز سامانش

(همان)

زهی خضر سکندر دل هوا تخت و خرد تاجش

زهی سرمست عاقل جان بقا نزل و رضا خوانش

(همان)

زهی خضر سکندر دل هوا تخت و خرد تاجش

زهی سرمست عاقل جان بقا نزل و رضا خوانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۰)

ز بهر مطبخ تسلیم همیشه تخت چپالش

برای مرکب اخلاص نعل از تاج خاقانش

(همان: ۲۱۱)

نه خوان عنکبوت آسا سراپرده زده بیرون

درون ویرانه و برخوان مگس بینند بریانش

(همان)

به دستم دوستگانی داد جام خاص خرسندی

که خاک جرعه‌چین شد خضر و جرعه آب حیوانش

(همان)

مرا چون دعوت عیسی ست عیدی هر زمان در دل

دلم قربان عید فقر و گنج گاو قربانش

(همان)

فلک هم تنگ‌چشمی دان که بر خوان دفع مهمان را

ز روز و شب سگی بسته است خوان سالار دورانش

(همان)

نترسی زین سگ ابلق که درنده است و پیش از تو

بسی شیران دندان‌خای پی کرده‌است دندانش

(همان)

نعیم پاک بستاند چو کرده آلوده بسپارد

نه شرم از آبدست آید نه ننگ از آبدستانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۲)

چو جان کارفرمایت به باغ قدس خواهد شد

حواس کار کن در حبس تن مگذار و برهانش

(همان)

که خوش نبود که شاهنشاه ز غربت باز ملک آید

بمانده خاصگان دربند و او فارغ ز ایوانش

(همان)

زنی باشد نه مردی کز دو عالم خانه‌ای سازد

که ناهید است نه کیوان که باشد خانه میزانش

(همان)

نه درویش است هر کش تاج سلطانی کند سغبه

که درویش آن که درویشی و سلطانی است یکسانش

(همان)

دگر صف خاص تر بینی در او درویش سلطان دل

که خاک پای درویشی نماید تاج سلطانش

(همان: ۲۱۳)

نه خود سلطان درویشان خاص است احمد مرسل

که از نون القلم طغراست در منشور فرقانش

(همان)

سخا هنگام درویشی فزون‌تر کن که شاخ زر

چو درویش خزان گردد پدید آید زرافشانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۳)

ز بد گر نیکویی ناید تو عنرش ز آفرینش نه

که معنور است مرار نیست چون نحل از عسل شانش

(همان)

همه کس عاشق دنیا و ما فارغ ز غم زیرا

غم معشوق سگ دل هست بر عشاق سگ جانش

(همان)

ز چرخ اقبال بی‌ادبار خواهی او ندارد هم

که اقبال مه نو هست با ادبار سرطانش

(همان)

بترس از تیرباران ضعیفان در کمین شب

که هر که از ضعف نالان‌تر قوی‌تر زخم بیکانش

(همان)

حذر کن ز آه مظلومی که بیدار است و خون‌باران

تو شب خفته به بالین تو سیل آید ز بارانش

(همان)

تو همچون کرم قز مستی و خفته و آن‌که آزردی

چو کرمی کان به شب تابد ببین بیدار و نالانش

(همان)

اگر پیری گه مردن چرا بینند خندانیت

که طفل آنک گه زادن همی بینند گریانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۴)

زمین دایه است و تو طفلی تو شیرش خورده او خونت

همه خون تو زان شیری که خوردستی ز پستانش

(همان)

زمین از شخص جباران چو نفس ظالم رعنا

درون سو هست گورستان و بیرون سو پستانش

(همان)

هدایت ز اهل دین آموز و ز اهل فلسفه مشنو

که طوطی کان ز هند آید نجوید کس به خزرانش

(همان)

۲.۲.۲) تقابل‌های تلمیحی

برخی از تقابل‌های خاقانی به‌گونه‌ای است که ضمن داشتن آرایه‌ی تقابل، تلمیح یا اشاره‌ای در آن‌ها نهفته است. در این بخش تلمیحات و اشارات با هم ذکر شده و برخی از اشارات و تلمیحات ابیات نیز بنا بر لزوم آورده شده‌اند. در بررسی تقابل‌های خاقانی، ۳۴ مورد از این نوع دیده شد که در زیر می‌آید:

با تو قرب قاب قوسین آنگه افتد عشق را

کز صفات خود به بعد المشرقین افتی جدا

(همان: ۱)

در مصراع اول اشاره به آیه شریفه: «فکان قاب قوسین او ادنی» (نجم/۹). مصراع دوم اشاره به آیه شریفه: «قال یا لیت بینی و بینک بُعد المشرقین» (زخرف/۳۸).

نفس عیسی جست خواهی راه کن سوی فلک

نقش عیسی در نگارستان راهب کن رها

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۴)

این بیت به نقش و نگارهایی اشاره دارد که بر روی دیوارهای کلیسا منقوش می‌شد و اغلب تصویر حضرت عیسی (ع) و مصلوب شدن وی است.

من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من

روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا

(همان: ۲)

در این بیت، خاقانی خود را مظلوم و نااهلان و دشمنانش را ظالم خوانده و در همین راستا خود را به امام حسین (ع) و دشمنانش را به یزید و شمر تشبیه کرده است. با توجه به سنی بودن خاقانی، این تشبیه از امام حسین بسیار جالب و قابل تأمل است.

بین که کوبه‌ی عمر خضر وار گذشت

تو بازمانده چو موسی به تیه خوف و رجا

(همان: ۷)

خاقانی در این بیت به ماجرای موسی و خضر اشاره کرده که در قرآن به تفصیل آمده است. در این بیت، گذشت عمر به «خضر» و انسان غافل به «موسی» تشبیه شده و با این تشبیه، ضمن مضمون‌سازی، تقابلی در افعال «گذشتن و ماندن» ایجاد کرده که در دریافت معنی به خواننده کمک می‌کند.

در این مقام کسی کو چو مار شد دو زبان

چو ماهی است بریده زبان در آن ماوا

(همان: ۸)

در ادبیات فارسی، ماهی نماد کر و لال و بی‌زبان بودن است.

عروس دهر و سرور جهان نخواست از آنک

نداشت از غم امت ز این و آن پروا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۹)

بر خوان این جهان زده انگشت در نمک

ناخورده دست شسته ازین بی‌نمک ابا

(همان: ۱۷)

در این دو بیت، یک نکته فرامتنی وجود دارد و آن، این است که حضرت پیامبر(ص) پیش از بعثت، برای حضرت خدیجه تجارت می‌کرد؛ ولی پس از مدتی، تجارت را رها کرد. منظور خاقانی از "این و آن" و انگشت در نمک زدن و دست شستن، همین نکته است که به صورت متقابل مطرح شده است. و او به راحت و من در مشقتم چه عجب

که هم زمین بود آسوده و آسمان، دروا

(همان: ۱۰)

در این بیت، خاقانی اشاره به سکون زمین و حرکت آسمان در باور قدما دارد. به بند دهر چه ماندی بمیر تا برهی

که طوطی از پی این مرگ شد ز بند رها

(همان: ۱۲)

ماجرای این بیت در داستان طوطی و بازرگان در مثنوی معنوی آمده که عارفان از آن داستان استفاده‌های عرفانی می‌کنند.

دمیده در شب آخر زمان سپیده صبح

پس از تو خفتن اصحاب کهف نیست روا

(همان)

در این بیت، انسان غافل به خواب اصحاب کهف مانند شده که داستان آن در قرآن به

تفصیل ذکر شده است. دمیدن در سپیده صبح اشاره به زادن پیامبر و پیامبری ایشان است؛ زیرا مطابق حدیث شریف نبوی، پیامبر در هزاره‌ی هفتم به جهان آمده است.

چو باشه دوخته چشمی به سوزن تقدیر

چو لاشه بسته گلویی به ریسمان قضا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۲)

شکارچیان برای این که باشه یا باز را نسبت به صید پرنده‌ای خاص تربیت کنند چشمانش را می بستند و در هنگام مشاهده شکار، چشمانش را می گشودند تا فقط بر روی آن شکار خاص، متمرکز شود. در مصرع دوم اشاره به این نکته دارد که لاشه‌ها را با طنابی می بستند و در گودالی آویزان می کردند تا بوی تعفن آن‌ها به بیرون راه نیابد.

برو نخست طهارت کن از جماع الاثم

که کس جنب نگذارند در جناب خدا

(همان: ۱۳)

اشاره به حدیث: «الخمیر جماع الاثم و ام الخبائث» (جامع الاخبار شیخ صدوق، ۲۳۰؛ به نقل از بزم دیرینه عروس: ۱۸۱).

زبان بسته به مدح محمد آرد نطق

که نخل خشک پی مریم آورد خرما

(همان)

اشاره به نطق حضرت عیسی (ع) و شهادت به پیامبری حضرت محمد (ص). در مصراع دوم اشاره به بارور شدن نخل خشکیده برای حضرت مریم.

اکنون طلب دوا که مسیح تو بر زمی است

کانگه که رفت سوی فلک فوت شد دوا

(همان: ۱۵)

بیت اشاره به عروج حضرت عیسی(ع) به آسمان دارد.

جان از درون به فاقه و طبع از برون به برگ

دیو از خورش به هیضه و جمشید ناشتا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۵)

کتف محمد از در مهر نبوت است

بر کتف بیوراسب بود جای ازدها

(همان: ۱۶)

خرد نایمن است از طبع از آن حرزش کنم حیرت

چو موسی زنده در تابوت از آن دارم به زندانش

(همان: ۲۱۰)

با عقل پای کوب که پیری است ژنده پوش

بر فقر دست کش که عروسی است خوش لقا

(همان: ۱۶)

از رمز درگذر که زمین چون جزیره‌ای است

گردون به گرد او چو محیط است در هوا

(همان)

بر نامله سپیده صبح ازل هنوز

کو بر سیه سپید ازل بوده پیشوا

(همان: ۵)

از آسمانِ نخست برون تاخت قدر او

هم عرش نطعش آمد و هم سدره متکا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۵)

آن شب که سوی کعبه خلت نهاد روی

این غول خاک بادیه را کرد زیر پا

(همان)

آمد پی متابعتش کوه در روش

رفت از پی مشایعتش سنگ بر هوا

(همان)

خاقانی در این دو بیت به معراج پیامبر اشاره کرده است. در بیت اخیر به سنگ مسجد صخره اشاره کرده است که به احترام جلال پیامبر، از زمین برخاست.

سر زانو دبستانی است چون کشتی نوح آن را

که طوفان جوش درد اوست جودی گرد دامانش

(همان : ۲۰۹)

کسی کاین خضر معنی راست دامن گیر چون موسی

کف موسی و آب خضر بینی در گریبانش

(همان)

چنان در بوتّه تلقین مرا بگداخت کاندر من

نه شیطان ماند و وسواسش نه آدم ماند و عصیانش

(همان)

خرد بر راه طبع آید که مهد نفس موسی را

گذر برخیل فرعون است و ناچار است از ایشانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۰)

سلیمانی است این همت به ملک خاص درویشی

که کوس رب هب لی می زند از پیش میدانش

(همان)

مرا دل گفت گنج فقر داری در جهان منگر

نعیم مصر دیده کس چه باید فقر کنعانش

(همان : ۲۱۱)

سلیمانی مکن دعوی نخست آن دیو

انسیی را بکش یا بند کن یا کارفرما یا برون رانش

(همان : ۲۱۲)

و گر چه نحل وقتی نوش بارد نیش هم دارد

تو آن منگر که اوحی ربک آمد و وحی در شانش

(همان : ۲۱۳)

چو بیژن داری اندر چه مخسب افراسیاب آسا

که رستم در کمین است و نهنگی زیر خفتانش

(همان)

ملکشاه آب و آتش بود رفت آن آب و مُرد آتشکنون

خاکستر و خاک است مانده در صفاهانش

(همان: ۲۱۴)

نه بر سنجر شبیخون برد ز اول گورخان و آخر

شبیخون زد اجل تا گورخانه شد شبستانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۴)

خاقانی در این دو بیت به حمله‌ی غزان اشاره کرده‌است که منجر به نابودی سلجوقیان و خراسان شد.

۳.۲.۲) تقابل مفهومی یا معنایی

برخی از تقابل‌های خاقانی از نوع مفهومی هستند؛ برای نمونه، در بیت زیر واژگان مقابل هم نیستند؛ بلکه این مفهوم آن‌هاست که در ذهن تقابل ایجاد می‌کند. در بیت زیر شاعر به مخاطب می‌گوید: مانند گل سرخ نباش که پوست تو کفن تو شود؛ مانند لاله باش و از پوست بیرون بیا. منظور شاعر این است که تعلقات، تو را درگیر خود نکند و در بند آن‌ها نمان؛ بلکه باید مثل لاله باشی که از پوست به در می‌آید و در واقع ترک تعلق می‌کند. درک این گونه تقابل‌ها مستلزم تأمل بیشتری نسبت به تقابل‌های واژگانی است. از مجموع ابیات بررسی شده ۳۰ بیت دارای این نوع تقابل است؛ چنان‌که در نمونه‌های زیر:

چو گل مباش که هم پوست را کفن سازی

چو لاله باری اول ز پوست بیرون آ

(همان: ۱۱)

کشف در پوست میرد لکن افعی / پوست بگذارد

تو کم ز افعی نه‌ای در پوست چون ماندی به جامانش

(همان: ۲۱۲)

جوشن صورت برون کن در صف مردان درآ

دل طلب کز دار ملک دل توان شد پادشا

(همان)

بوی راحت چون توان برد از مزاج این دیار

نوشدارو چون توان جست از دهان اژدها

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲)

تا تو خود را پای بستی باد داری در دو دست

خاک بر خود پاش کز خود هیچ نگشاید تو را

(همان: ۱)

گر برای شوربایی بر در این‌ها شوی

اولت سکا دهند از چهره آنکه شوربا

(همان: ۲)

به تلخ و ترش رضا ده به خوان گیتی بر

که بیشتر خوری ار بیشتر خوری حلوا

(همان: ۷)

به دست آز مده دل که بهر فرش کنشت

ز بام کعبه نذرند مکیان دیا

(همان)

به بوی نفس مکن جان که بهر گردن خوگ

کسی نبرد زنجیر مسجد الاقصا

(همان)

ز روزگار وفا هم به روزگار آید

که حصرم از پس شش ماه می‌شود صهبا

(همان: ۸)

خوشی طلب کنی از خلق، ساده‌دل مردی

که از زکات ستانان زکات خواست عطا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸)

ره امان نتوان رفت و دل رهین امل

رفوگری نتوان کرد و چشم نابینا

(همان: ۱۲)

تورا امان ز امل به که اسب جنگی را

به روز معرکه برگستوان به از هرآ

(همان)

مسافران به سحرگاه راه بیش کنند

تو خواب بیش کنی اینت خفته‌ی رعنا

(همان)

میان بادیه‌ای هان و هان محسب ار نه

حرامیان ز تو هم سر برند و هم کالا

(همان)

غلام آب رزانی نداری آب از آن

رفیق صاف رحیمی نه‌ای به صف صفا

(همان)

به کار آبی و دین بادل و تنت گویان

که کار آب شما برد آب کار شما

(همان: ۱۳)

ز چار ارکان برگرد و پنج ارکان جوی

که هست فایده زین پنج، پنج نوبت لا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۳)

بهینه سورت او بود و انبیا ابجد

مهینه معنی او بود و اصفیا اسما

(همان)

در ایرمانسرای جهان نیست جای دل

دیر از کجا و خلعت بیست الله از کجا

(همان: ۱۵)

خس طبع را چه مال دهی و چه معرفت

بی دیده را چه میل کشی و چه توتیا

(همان: ۴)

آدم از او به برقع همت سپید روی

شیطان از او به سیلی حرمان سیه قفا

(همان: ۵)

نظاره می‌کنم و یحک در این هنگامه طفلان

که مشکین حقه آسوده است و نیلی حقه گردانش

(همان: ۲۱۰)

هوا می‌خواست تا در صف بالا برتری جوید

گرفتم دست و افکندم به صف پای ماچانش

(همان)

نهاد تن‌پرستان را گل خندان و گلخن دان

درون‌سو خبث و ناپاکی و بیرون زر و مرجانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۲)

سگان آز را عید است چون میر تو خوان سازد

تو شیری روزه می‌دار و مبین در سبعه الوانش

(همان)

فرايض ورز و سنت جوی، اصول آموز و مذهب خوان

مجسطی چیست و اشکالش قلیدس کیست و اقرانش

(همان: ۲۱۴)

نمازت را نمازی کن به هفت آب نیاز ار نه

نمازی کاینچنین نبود جنب خوانند اخوانش

(همان)

نه سورت از پی ابجد همی شود مرقوم

نه معنی از پی اسما همی شود پیدا

(همان: ۱۳)

۴.۲.۲) تقابل‌های دستوری

گونه‌ای از تقابل‌های خاقانی در بین واژگانی است که دستوری‌اند؛ واژگانی از قبیل ضمایر، افعال و قیده‌ها؛ مانند «او، ما»، «اینجا، آن‌جا»، «نشسته و ایستاده» و... که ۱۲ مورد از تقابل‌های بررسی شده از این نوعند:

آن خویشی، چند گوئی آن اویم آن او

باش تا او گوید از خود آن مایی آن ما

(همان: ۱)

سلاح کار خود اینجا ز بی زبانی ساز

که بی زبانی دفع زبانیه است آنجا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۸)

تو را چو شمع ز تن هر زمان سری روید

سری که دردسر آرد بریدن است دوا

(همان: ۱۱)

گر او نشسته و من ایستاده‌ام شاید

نشسته باد زمین و ستاده باد سما

(همان: ۱۰)

تو را که رشته ایمان ز هم گسست امروز

سحای خط امان از چه می‌کنی فردا

(همان: ۱۲)

خروش و جوش تو از بهر بود و نابود است

که از سرد و گروهی است شورش و غوغا

(همان)

می‌دان که دل ز روی‌شناسان آن سراسر است

شمارش از غریب‌شماران این سرا

(همان: ۳)

چو از بر کردم آن ابجد که هست از نیستی سرش

ز یادم شد معمایی که هستی بود عنوانش

(همان: ۲۰۹)

دلم قصر مشبک داشت همچون خان زنبوران

برون ساده در و بام و درون نعمت فراوانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۱)

مرا همت چو خورشید است شاهنشاه رند آسا

که چرخش زیر ران است و سر عیسی است بر رانش

(همان: ۲۱۰)

نه چون ماهی درون سو صفر و بیرون از درم گنجش

که بیرون چون صدف عور و درون سو از گهر کانش

(همان: ۲۱۱)

بدین اقبال یک هفته که بفزاید مشو خرّم

که چون ماه دو هفته است آن کز افزونی است نقصانش

(همان: ۲۱۳)

۵.۲.۲) تقابل‌های عددی

خاقانی در مضمون‌سازی توجه ویژه‌ای به اعداد دارد؛ علاوه بر آرایه‌ی «سپاچه‌الاعداد» - که شاعر بسیار شیفته آن است و تمایل دارد که اعداد را به ترتیب معمولاً از یک تا زیر ده ذکر کند- خاقانی در تقابل‌هایش به اعداد توجه خاصی دارد و معمولاً برای نشان دادن کمی و بیشی اشیا «یک» را در برابر «صد» یا «هزار» ذکر می‌کند. این نوع تقابل‌ها ۱۱ مورد از جامعه‌ی آماری را تشکیل می‌دهد:

چو خوشه چند شوی صد زبان نمی‌خواهی

که یک زبان چو ترازو بوی به روز جزا

(همان: ۸)

مقامری صفتی کن طلب که نقش قمار

دویک شمارد گرچه دوشش زند عذرا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۱)

کسری ازین ممالک و صد کسری و قباد

خطوی از این مسالک و صد خطه‌ی خطا

(همان: ۳)

فیض هزار کوثر و زین ابر یک سرشک

برگ هزار طوبی و زین باغ یک گیا

(همان)

به چرخ گندناگون بر، دو نان بینی ز یک خوشه

که یک دیگ تو را گشنیز ناید زان دوتا نانش

(همان: ۲۱۲)

سختا بهر جزا کردن رباخواری است در همت

که یک بدهی و آن‌گه ده جزا خواهی زیز دانش

(همان: ۲۱۳)

زهی دولت که امکان هدایت یافت خاقانی

کنون صد فلسفی فلسی نیرزد پیش امکانش

(همان: ۲۱۴)

در بیت زیر، دانشمندان علوم دینی در برابر دانشمندان علوم فلسفی قرار گرفته و شاعر برای تأیید این مضمون، تمثیلی به کار برده و کَحَال کابل (چشم پزشکی) را در برابر عطار کرمان (پزشک دیگر اعضای بدن) قرار داده و به گونه‌ای اهمیت چشم بر دیگر اعضا را به عنوان تمثیل در نظر گرفته است.

فقیهی به ز افلاطون که آن کش چشم درد آید

یکی کَحّال کابل به ز صد عطار کرمانش

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۱۴)

سر بنه کاینجا سری را صد سر آید در عوض

بلکه بر سر هر سری را صد کلاه آید عطا

(همان: ۱)

چو ماه سی شبه ناچیز شد خیال غرور

چو روز پانزده ساعت کمال یافت ضیا

(همان: ۷)

از حلّی حدوث برون شو دومنزلی

تا گویدت فرشته‌ی وحدت که مرحبا

(همان: ۳)

۶.۲.۲) تقابل‌های حروفی

خاقانی در اغلب تصویرسازی‌هایش به حروف توجه خاصی دارد؛ علاوه بر تشبیهات حروفی در دیگر شاعران که معمولاً قامت جوانی خود را به «الف» و قامت پیری را به جهت انحنای «دال» تشبیه می‌کنند، خاقانی صبغه عرفانی به حروف می‌بخشد؛ برای نمونه، خاقانی حرف «لا» را نماد توحید می‌داند و در مضمون‌سازی‌هایش آن حرف را گاهی به شکل «قفل» گاهی به شکل «جاروب» گاهی به شکل «اژدها» و گاهی به شکل «صلیب» و... تشبیه می‌کند که نمونه‌ی اخیر در بیت زیر ذکر شده و ۶ مورد از این تقابل‌ها در ذیل می‌آید:

بالا برآر نفس چلیپاپرست از آنک

عیسی توست نفس و صلیب است شکل لا

(همان: ۱۶)

این بیت اشاره به مصلوب شدن حضرت عیسی (ع) دارد که برخلاف دیگر تصویرسازی‌های خاقانی و شاعران دیگر - که عیسی را نماد روح و جان می‌دانستند- در این جا نماد نفس حیوانی گرفته شده است.

چون رسیدی بر در لا صدر الآ جوی از آنک

کعبه را هم دید باید چون رسیدی در منا

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲)

دو اسبه بر اثر لا بران بدان شرطی

که رخت نفکنی الآ به منزل الآ

(همان: ۹)

گر در سموم بادیه لا تبه شوی

آرد نسیم کعبه‌ی الآ للهت شفا

(همان: ۱۶)

جولانگه تو زان سوی الآست گر کنی

هژده هزار عالم ازین سوی لا رها

(همان: ۳)

از عشق ساز بدرقه پس هم به نور عشق

از تیه لا به منزل الآ الله اندرآ

(همان)

نتیجه‌گیری

نگاهی به دیوان خاقانی، این نکته را بر ما روشن می‌سازد که وی، بر اساس تقابل‌های دوگانه، که بنیان این گونه تفکرات را باید در عناصر دو قطبی، چه عناصر طبیعی و عینی و چه عناصر ذهنی جست و جو کرد، مضمون‌سازی کرده‌است. نویسنده، با مطالعه ۴۰۰ بیت و بررسی تقابل‌های موجود دریافته که در این ۴۰۰ بیت، ۱۸۵ بیت دارای تقابل‌اند و با دسته‌بندی آن‌ها به نتایج ذیل رسیده‌است: انواع تقابل‌ها در شعر خاقانی: تقابل‌های لفظی یا واژگانی، ۸۹ مورد که معادل (۴۱/۲۲٪)، تقابل‌های تلمیحی ۳۴ مورد و معادل (۲۵/۸٪)، تقابل‌های مفهومی ۳۳ مورد و معادل (۲۵/۸٪)، تقابل‌های دستوری ۱۲ مورد و معادل (۳٪)، تقابل‌های عددی ۱۱ مورد و معادل (۲/۷۵٪)، و تقابل‌های حروفی ۶ مورد و معادل (۱/۵٪) یافت شد. نکته جالب توجه آن است که (۴۱/۲۲٪) از ابیات انتخاب شده، یعنی حدود نیمی از ابیات بررسی شده، دارای تقابلند و این آمار، توجه خاقانی را به این آرایه در مضمون‌سازی می‌رساند. اهمیت شناخت این تقابل‌ها در این است که توجه به این نکته می‌تواند در گشودن گره‌های ناگشوده و در فهم دشواری‌های شعر سخن‌سرای شروان، سودمند واقع شود.

پیوست‌ها و پی‌نوشت‌ها

.۱

در صد	تعداد	انواع تقابل
۴۱/۲۲	۸۹	لفظی یا واژگانی
۲۵/۸	۳۴	تلمیحی
۲۵/۸	۳۳	مفهومی
۳	۱۲	دستوری
۲/۷۵	۱۱	عددی
۱/۵	۶	حروفی
۱۰۰	۱۸۵	جمع

۲. فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا اكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ أِنِّي بُرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (الانعام/۷۷-۷۸) .
۳. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: درس‌های زبان‌شناسی همگانی از فردینان دو سوسور، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران، نشر فروزان، ۱۳۷۸، ص ۱۲۸-۹.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۸۱). ترجمه و توضیح بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: نیلوفر.
- استراوس، لویی (۱۳۷۰). *شناخت اسطوره*. ترجمه‌ی حمید عنایت. تهران: خوارزمی.
- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳). *درآمدی بر ساخت‌گرایی در ادبیات*. ترجمه‌ی فرزانه طاهری. تهران: آگه.
- امامی، نصرالله (۱۳۸۲). *ساخت‌گرایی و نقد ساختاری*. اهواز: رسش.
- خاقانی شروانی (۱۳۸۷). *دیوان خاقانی*. به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. تهران: انتشارات زوآر.
- دو سوسور، فردینان (۱۳۷۸). *درس‌های زبان‌شناسی همگانی*. ترجمه‌ی نازیلا خلخالی. تهران: فروزان.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۳). *موسیقی شعر*. چاپ چهارم. تهران: آگه.
- گلدمن، لوسین (۱۳۶۹). *نقد تکوینی*. ترجمه‌ی محمدتقی غیاثی. تهران: بزرگ‌مهر.
- معدن‌کن، معصومه (۱۳۸۹). *بزم دیرینه عروس*. چاپ ششم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۸). *صناعات ادبی*. چاپ ششم. تهران: هما.
- Cuddon, J.A(1999)A Dictionary of Literary terms, fourth edition, London, penguin books.